

بگذرد دری خیمه از روی تو
 هم صد روز میماند آن چند
 من آن که آن مکیه خاک را
 بکش من از لشکر صد هزار
 کنوای وقت تو بیت ای ملک با
 همس لفظ حرب بظنمت زخم
 مغان بخندید از کفنه که او
 عصا کشد در راه مژگن را
 کی سو با کین هاران رسد
 کی انقباض ای اسرمین در
 کبوتر نرنگه تا که لایه چینه ص
 ما کنار انگ کنوی آنطرف ر
 بر آید این زمر از ابرار رب
 حصارش بگذرد از هیچ دست
 زویم بلزد آن حاره سبک
 بضر تپا که بکنه پزار
 نکتی بید بقره خندان حصا
 همس جا کله ای من جا بها
 بندان مردی در وقت کس
 که با سبک کبیر بگوید سبوع
 تفاوت چه با نرنگه نرنگه
 کی رو به با بوی شیران رسد
 مصلح کوه نوگاه سپید است اس
 بیما اس زمان تا ببرت بر نر
 خست بلا زود جمله بی
 فردا نه مکن شرف را

رسولای بدند از بیت بر جود
 بنام من اینک بیایند جو
 بجان در دست می نیستی
 یکای علی شیر بزدان مشم
 بنام ز من بکند بسیار
 بیک لهره ام کو با ننگه را
 ز میدان رود موج جوی او
 مر یاد کرد بیت طرا اند جان
 فریاد از بهر من کرد کار
 پر دم صد سبکی کند امر هوا
 هزار صد سج کسر در زمین
 که در کارش بر کشیدم کند
 بر دی بر دم به می زلفی
 در عالم عیانیت اندر نظر
 ریح کز آن نقص سپید مگو
 مخافش که تو بیتی که
 نیم مشمشه مردان مشم
 جو من جمله ام بگو بگذرد
 جو کرم بهر زلف خود افکنند
 درین حرب ایمن می خایند
 من آن که در کوره آهن آقا
 من آن که از آسمان را فقط
 معلق جوت بهن میدان هوا
 ضر و نغم از بعد دلوانه کین
 فکند و بهر می جمله را می سنگ
 من آن که اثر ز در کار زار

بگذرد